

تراژدی آمریکا:

باطلاق جنگ، لفاظی نفت، و معمای هژمونی

سیروس بینا(۱)

برگردان: پروین اشرفی

«سیاست خارجی فاسد و ناموفق، نه تنها به طور ساده احمقانه است، بلکه به طور روزافزونی برای آن‌هایی که به آن عمل می‌کنند و یا طرف دار آن هستند، خطرناک است. این همان مخصصه‌ای است، که ایالات متحده اکنون با آن روبرو است.»

Gabriel Kolko, Another Century of War? 2002, P. 138

* * *

مقدمه

تعرض به عراق و ادامگی اشغال این کشور، از مارس ۲۰۰۳، امری است که در چهارچوب تلاش‌های مکرر ایالات متحده در بازگرداندن تاریخ برای تامین هژمونی جهانی خود مورد ملاحظه قرار گرفته است. در همین ارتباط است تشکیل به اصطلاح ائتلافی، که در سال ۱۹۹۰ سخت می‌نمود. به خصوص از منظر این واقعیت، که هم صمیمی‌ترین حکومت‌های منطقه – که مشتری ایالات متحده هستند – و هم حتا «یاران» معنوی کلپ کاملاً امپریالیستی «پاکس آمریکانا» ی از دست رفته، هیچ کدام تمایلی به پیوستن به این تعرض نداشتند. البته بریتانیا در این ماجرا، و نیز در جنگ قبلی خلیج فارس، یک استثنا بوده است. بازتاب این مسئولیت ماجراجویانه، خود را هم چنین در تعمیق اختلافات در شورای امنیت سازمان ملل و گسترش شکاف در ناتو آشکار ساخته است. این امر، اما با در نظر گرفتن تناقضات دیرینه جهانی که از مدت‌ها پیش – یعنی در فاصله بین انفجار آرام و درونی «پاکس آمریکانا» در اواخر سال‌های ۷۰ و انفجار ناآرام امپراطوری شوروی در اواخر سال‌های ۸۰ – در غلیان بود، کاملاً غیر منتظره نبوده است. همان گونه که مشخص شد، شرایط عینی ظهور سیاست بین‌المللی و گرایش‌های ذهنی تک روی آمریکا، دلایل منطقی متجانسی در جهش دوره‌ای گلوبالیزاسیون نیافت. (۲) از دست رفتن هژمونی آمریکا، موجب تجاوز آشکاری شد که با تهاجم بی درنگ دولت بوش به نقطه‌ای اوج خود رسید. جنگ بر علیه دشمنی ضعیف و سمبلیک، به نظر می‌رسید که اجتناب ناپذیر باشد. (۳)

در سرتاسر این نوشته، بحث من بر سر این است که سناریوی جنگ به خاطر نفت، اسطوره‌ی منحرف‌کننده‌ای است که گلوبالیزاسیون را انکار می‌نماید. اولاً: تحلیل دوره‌ای از نفت را در رابطه با ۱- دوره‌ی اولیه‌ی کارتل سازی، ۲- دوره‌ی تغییرات سال‌های ۱۹۵۰ الی ۱۹۷۲، و ۳- عصر گلوبالیزاسیون از اواسط سال‌های ۱۹۷۰، نادیده می‌گیرد؛ دوماً: تفاوت بین رژیم کارتلی «قیمت‌گذاری دولتی» با قیمت‌گذاری مطابق با شرایط عینی و بنا بر مکانیسم بازارهای جهانی نفت را از نظر دور می‌دارد؛ (۴) سوماً: از سرشت

روابط مالکیت در صنعت و از شکل‌گیری مال الاجاره‌های مختلف نفت، که اخیراً در بحران نفتی پس از سال‌های ۱۹۷۴ یافت شده است، چشم می‌پوشد؛ (۵) چهارماً: با متمرکز شدن بر روی فقط اوپک، نقش محوری کم تولیدکننده‌ترین مناطق نفتی آمریکا را، که کلید قیمت‌گذاری بر روی نفت است، تنزل می‌دهد؛ پنجماً: این واقعیت که قیمت‌های اوپک از طریق رقابت گسترده‌ی نرخ‌های منطقه‌ای (نفت) تحمیل می‌گردد را ندیده می‌گیرد. امری که مال الاجاره‌های اوپک را منوط به رقابت‌های جهانی می‌نماید؛ (۶) و بالاخره این که: سناریوی جنگ به خاطر نفت، این امر را به رسمیت نمی‌شناسد که واژه‌هایی چون «دسترسی»، «وابستگی»، «کنترل» و غیره، در قاموس دوران پساکارتل سازی صنعت جهانی نفت، محلی از اعراب ندارند. (۷)

این نوشته – ضمن رد نظریه‌ی سناریوی جنگ به خاطر نفت، به مثابه علت تجاوز آمریکا – بر روی تغییرات دوره‌ای که در واقع افول تدریجی هژمونی آمریکا را سبب شد و بر روی رفتار ارتجاعی خودسرانه‌ی دولت ایالات متحده، در مقابل آن، متمرکز می‌شود. (۸) چنین شناختی بسیار بیش‌تر به اقدامات یک جانبه‌ی ایالات متحده بر علیه صلح جهانی و ثبات ربط پیدا می‌کند، تا به نظریه‌ی سست و تقلیل‌دهنده‌ی بهانه‌ی «کسب نفت». (۹) من بیش از یک دهه‌ی قبل، یعنی پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، ملاحظات خود را در مورد نتایج دخالت‌های نظامی ایالات متحده و هم چنین وضعیت جدید ناشی از حضور به ظاهر «پیروزمندانه» ی نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس ابراز داشتم. (۱۰) و تناقضات جدی در رابطه با عقب‌گرد سیاست‌های ایالات متحده در مقابل صدام حسین را بیان کردم. مدت کمی پس از آن نوشتم: «سرانجام این قدرت غول‌پیکر نظامی بر علیه شریک نوجوانی رها شد، که سال‌ها در سیاست ایالات متحده در (خلیج فارس) شرکت فعالی داشته است.» (۱۱) من همان موقع هم مانند حالا متقاعد بودم، که نه لفاظی دموکراسی و نه ادعای «دسترسی» به نفت «ارزان»، هیچ کدام دلیل مداخله‌ی ایالات متحده در عراق نیستند، بلکه این دخالت یک جانبه و نیمه یک جانبه – به خصوص پس از سقوط اتحاد شوروی –



غلط به عنوان علت کنترل دوباره بازار و قیمت‌ها به حساب می‌آمد – سازمان دهنده‌ی غیر کارتل سازی و گلوبالیزاسیون نفت بود. (۱۵) سناریوی جنگ به خاطر نفت، به مثابه یک اسطوره‌ی معروف، درک عمیق‌تر تارهای پیچیده‌ی تناقضات و دینامیسم منظم‌کننده‌ی اقتصاد و سیاست امروز را نادیده می‌گیرد. در عین حال، بی‌موردی این سناریو، با بررسی رفتار نابهنگام ایالات متحده – که به طور وحشت‌ناکی در تلاش است، تا از دست رفتن هژمونی آمریکا را در این زمان و مهم‌تر از آن در تاریخ، معکوس سازد – قابل درک است. به همین جهت، هم‌گام با واقعیت، عمل کرد استعمارگرانه‌ی ایالات متحده در عراق، و بی‌موردی مسالهی «کسب نفت»، در ذهن کسانی که شعار می‌دادند «به خاطر نفت خون ریزی نکنید»، به «واقعیت» تبدیل می‌شود. در عین حال، موازی دانستن تعرض ایالات متحده به عراق و کنترل نفت با یک دیگر، اگر چنان‌چه یک تخیل آشکار نباشد، قضیه‌ای است بعید؛ زیرا پایه‌های مادی و دینامیسم دوران پساکارتل سازی و هم‌چنین گلوبالیزاسیون، دسترسی فیزیکی به نفت و سهم کمپانی‌های داخلی را از قبل – یعنی از اواسط سال‌های ۱۹۷۰ – فی الواقع کنترل و قیمت‌گذاری دولتی نفت را نیز سازمان‌دهی کرده بود. این واقعیت ذاتا متناقض، هیچ رابطه‌ای بین جنگ و مازاد نفت نمی‌سازد، جز پرداخت هزینه برای موارد مالی‌ای مانند هزینه‌ی تثبیت یک حکومت دست‌نشانده.

با این حال، جیمز شل‌زینگر در یک مصاحبه خاطر نشان ساخت، که: «ایالات متحده اکنون وارد جنگ شده است و مردم آمریکا فرض بر این دارند، که این امر فرآورده‌های نفتی را تامین خواهد کرد. ما به مثابه یک جامعه، «دسترسی امن» به نفت را از طریق نظامی انتخاب کرده‌ایم. آنترانیتو ما این است، که در این «دسترسی امن» تا درجه‌ی بالایی مستقل شویم.» (۱۶) به واقع غیر منتظره است، که یک اقتصاد دان فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی شیکاگو و یک پرستش‌کننده‌ی بازار، از دیدن شکل‌گیری نرخ‌های (منطفه‌ای) نفت در بازارهای متصل به هم و بازارهای متحد از دوران پساکارتل سازی نفت در سال‌های ۱۹۷۰، چنین تصور می‌ورزد. وی از یک سو، بر روی «دسترسی امن» پای می‌فشارد و از سوی دیگر، به آنترانیتو «استقلال» کم بها می‌دهد. تو گویی می‌شود صنعت نفت ایالات متحده را از بقیه‌ی صنایع نفت فرامی‌تواند جدا ساخت. این تز، پوشش خوبی برای دو پروژه‌ی استراتژیک جداگانه فراهم می‌سازد: توجیه جنگ بدون آشکار ساختن علت اصلی آن و ایجاد اضطراب از طریق بازی با همان ورق آشنا جهت گسترش اکتشاف نفت در مناطق دست‌نخورده‌ی نفتی ایالات متحده مانند ANWAR. آن چه که دولت بوش و چنی به عنوان «نیروی انرژی» در ذهن خود داشتند، به هنگامی که به «نفت امن» اشاره می‌کردند، شاید در همین چهارچوب مطرح می‌شد. مختصر این‌که، تز بالا موارد زیر را نادیده می‌گیرد:

۱- هم‌زیستی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت و نیاز هر دو طرف به فروش و خرید در بازار رقابت‌آمیز جهانی نفت؛
 ۲- وابستگی داخلی مناطق نفتی در دنیای وابسته‌ی کنونی؛
 ۳- شکل‌گیری قیمت جهانی نفت بر اساس نرخ بالاترین هزینه برای تولیدکننده (ایالات متحده) و نه هزینه‌ی تک‌تک مناطق نفتی؛
 ۴- شکل‌گیری مال‌الاجاره‌های نفتی متفاوت، با در نظر گرفتن مخارج متفاوت (منطفه‌ای) موجود از طریق رقابت؛ در این جا، درام کردن «وابستگی نفت» اما – نظر به فرامی‌توان شدن نفت از سال‌های ۱۹۷۰ – یک عبارت توخالی است.

در مقابل، بندرت کسی در «چپ» لزوم قبول غیرنقدانه‌ی تز بالا را کاملاً به رسمیت شناخت. بدین معنا، که لیبرال‌های دست‌چپی و چپ‌رادیکال این

واکنش‌هایی نهایی است به انفجار درونی «پاکس آمریکانا» در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ و نتیجتاً، سقوط هژمونی آمریکا. و از این رو جمع‌بندی زیر را ارائه دادم:

«در گذشته (مثلاً در عصر «پاکس آمریکانا»)، ایالات متحده، هژمونی (دوره‌ای) کافی‌ای برای اداره‌ی دنیا (بنا بر رسالت تاریخی خود) داشت. اکنون می‌کوشد تا (خاطره‌ی غریب) آن هژمونی را حفظ کند. از این جهت، ما اکنون آن نوعی از مداخله‌ی نظامی را می‌بینیم که نه به منافع آمریکا خدمت می‌کند و نه جایگزینی است برای ضعف سیاسی (و اقتصادی). بنابراین، کوشش برای زورگویی هژمونیک از طریق حمله، تناقض و خود محدود سازی را در این ورطه‌ی تاریخی ثابت می‌کند و نتیجتاً، وحیم‌ترین جوانب نقش ایالات متحده در (رشد) بی‌نظمی کنونی جهان را آشکار می‌سازد.» (۱۳)

جنگ به خاطر نفت و معیار غلط «خون» (۱۴)

تاریخ نفت خاورمیانه را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد. این تاریخ شامل پیش‌رفت بعدی خاورمیانه در صنعت مدرن نیز می‌شود:

- ۱- عصر کارتل‌های بین‌المللی، ۱۹۰۱ الی ۱۹۵۰؛
 - ۲- عصر انتقال، ۱۹۵۰ الی ۱۹۷۲؛
 - ۳- عصر گلوبالیزاسیون از اواسط سال‌های ۱۹۷۰؛
- یک دوره‌ی تاریخی تقریباً متفاوت را هم می‌توان برای صنعت نفت داخلی ایالات متحده قائل شد:
- ۱- عصر کارتل سازی کلاسیک و دوران اولیه‌ی تراست‌های نفتی، ۱۸۷۰ الی ۱۹۴۰؛
 - ۲- عصر کارتل سازی نوین منظم، ۱۹۱۱ الی ۱۹۷۲؛
 - ۳- عصر گلوبالیزاسیون از اواسط سال‌های ۱۹۷۰؛
- بررسی دقیق کل دوره‌ی سال‌های ۱۸۷۰ الی ۱۹۷۰، آشکار می‌سازد که قیمت‌گذاری دولتی تحت کارتل نفت بین‌الملل (معروف به «هفت خواهران»)، حکم مسلط در معاملات نفت بود. کارتل نفت اما در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، شروع به از دست دادن نیروی خود کرد. نیروهای توسعه‌یافته‌ی بازار در پیوند با پیش‌رفت روابط اجتماعی سرمایه‌داری در مناطق نفتی مستعمراتی و نیمه‌مستعمراتی، بر امتیازات انحصاری استعماری و کنترل دولتی سرتاسری نفت تحت کارتل نفت بین‌الملل فائق آمد. بحران نفتی سال‌های ۱۹۷۳ الی ۱۹۷۴، اما نشانه‌های این تغییرات به سوی گلوبالیزاسیون بود. علاوه بر این، «اوپک متجاوز» – که هم توسط راست و هم توسط چپ به

تزر را قبول کردند و قبل از این که آن را در مقابل مساله‌ی جنگ و یا مساله‌ی محیط زیست قرار بدهند، در پوشش چپ گذاشتند. مایکل کلیر، یکی از مدافعین معروف این تزر در چپ است. وی اظهار می‌دارد: «دو نگرانی اصلی، تفکر دولت بوش را زمینه چینی می‌کند. اول این که: ایالات متحده برای تامین مطالبات انرژی روزانه‌ی خود دارد به طور خطرناکی به نفت خام وارداتی وابسته می‌شود؛ و دوم این که: عراق بزرگ‌ترین ذخیره‌ی دست نخورده‌ی نفتی دنیا را پس از عربستان سعودی دارا می‌باشد.» (۱۸) کلیر، اما این تزر را تا سطح ساختگی نظریه‌ی مالتوس نوین به پیش می‌برد. «تقاضای جهانی برای بسیاری از مواد کلیدی، با نرخ غیر قابل تحملی در حال رشد است. هم زمان با رشد جمعیت انسان‌ها، جامعه نیز همه چیزها را بیشتر می‌طلبد (غذا، آب، انرژی، چوب، مواد معدنی، الیاف و غیره)، تا نیاز به مواد پایه‌ای اعضایش را برطرف سازد. از آن جایی که تولید و به کاربری این تولیدات موجب مصرف مقدار زیادی از انرژی، مواد معدنی و دیگر مواد می‌شود، مطالبه‌ی جهانی بسیاری از کالاهای اساسی از نرخ رشد جمعیت جلو می‌زند.» (۱۹)

این پیام مندرس مالتوس نوین، بار دیگر در تزر «خون و نفت» تصریح شده است. کلیر، که از جاذبه‌ی درگیری ایالات متحده در عراق گنج شده است، مجبور است به این نتیجه برسد: «مواد نفتی در میان ذخایر دنیا تک هستند و بیشتر از مواد دیگر قابلیت برانگیختن بحران‌های بزرگ و منازعات در سال‌های آینده را دارند.» به نظر می‌رسد برای کلیر و بسیاری از چپ‌ها، مختصات «علت و معلول» هیچ ربطی به منازعات تاریخی منحصر به خود دوره‌ی ندارد. شیفتگی کلیر به نفت، آن قدر قوی است که وی از فهم ضرورت یک تحلیل اثباتی مشخص و غیر وابسته قصور می‌ورزد. (۲۰)

به نظر من، سناریوی جنگ به خاطر نفت، در بهترین حالت خود، سناریویی بدون مفهوم است. از نظر منطقی، سناریوی نفت نمونه‌ی قابل توجهی از یک سفسطه است، که به جای دلیل واقعی مداخله‌ی نظامی ایالات متحده می‌نشیند. (۲۱) گذشته از این، سرکردگان چپ و راست هر دو با انکار عمق تغییرات جهانی دو دهه‌ی اخیر، نظریه‌ی بسیار اراده‌گرایانه در مورد نقش جهانی ایالات متحده اتخاذ کرده‌اند. (۲۲) چپ، گرایش به برجسته کردن تفسیری اراده‌گرایانه از مقوله‌ی هژمونی و عمل کرد محوری قدرت نظامی ایالات متحده دارد. (۲۳) برای کلیر البته منازعه‌ی جهانی «به طور کامل محصول ژئولوژی است.» (۲۴) راست از سوی دیگر، به این گرایش دارد که به درکی از دنیای «تک قطبی» و استدلالات آرزومندانه‌ی متنوعی چون «متحد شوید، تا رهبری کنید»، تکیه نماید، بدون آن که به ظهور قطب‌های جدید در ارتباط با از دست رفتن هژمونی آمریکا و نیروهای گلوبالیزاسیون توجه لازم را داشته باشد.

بقیه‌ی چپ‌هایی که شدیداً شیفته‌ی سناریوی جنگ به خاطر نفت هستند، استدلال می‌کنند که ممکن است جنگ به خاطر نفت به نفع سرمایه داری ایالات متحده به مثابه یک کل نبوده، بلکه به نفع «نهادهای نفتی ایالات متحده» باشد. با این وجود، آن‌ها طرح می‌کنند هزینه‌ی جنگ (۲۵) منجر به اعانه‌ی کلان کل جامعه به صنعت نفت می‌گردد. استدلالی جعلی، که از فرض کور «دسترسی مستقیم» و کنترل فیزیکی نفت و انکار مطلق واقعیت تغییر جهانی صنعت نفت در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ ناشی می‌شود. تقلیل منافع مادی کل طبقه‌ی سرمایه دار (ایالات متحده) به منافع منتسب به بخش کوچکی از آن، هم چنین استدلالی است خام و اختیاری. جذبه‌ی مشاهدات غیر عادی‌ای مانند مشاهده‌ی اخبار مناطق نفتی عراق و ورود کنترات چپ‌های خدمات نفتی جهت «بازسازی» عراق، برای دست کشیدن از تحلیل‌های جدی کافی نیست. (۲۶) واقعیت این است، که اما این ماجراجویی اتخاذ شده به نفع هیچ کدام شان نیست.

سرانجام این که، اهمیت دادن به تغییر ارز از دلار به یورو توسط تولید کنندگان نفت اوپک هم نابجا است. همان گونه که کروگمن در یک صحبت کوتاه اشاره کرده است، هر گونه امکان تغییر از دلار به یورو در اوپک، یک «تغییر کوچک» برای اقتصاد ایالات متحده را نتیجه می‌دهد. تغییری که بسیار کوچک تر از آن چیزی است، که توسط «مافیای روسی» صورت گرفته بود. (۲۷) در هر حال، اما، بسیاری در چپ هیچ فرصتی را برای چنگ زدن به این پوشال از دست نمی‌دهند.

هژمونی، توافق و وساطت

مقوله‌ی هژمونی، در چهارچوب کشوری و در هیات دوره‌ای بین المللی خود، از هم دیگر جداناپذیر بوده و در رابطه با رقبای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی اصلی خود یک امر «ارگانیک» می‌باشد. و به خاطر توافق بین دینامیسم‌های داخلی و قدرت ایدئولوژیکی ذاتی کل آن است، که هیچ استفاده‌ای برای اعمال قدرت خارجی و خصومت آمیز باقی نمی‌ماند. این امر در مقیاس وسیع خود، هژمونی مورد نظر گرامشی و ارتباط آن مثلاً با اقتصاد و سیاست بین الملل را در دوران طلوع و افول «پاکس آمریکانا» (۱۹۴۵ الی ۱۹۷۹) انعکاس می‌دهد. به همین گونه، دلایل تاریخی و بنیادی فرسایش هژمونی آمریکا را نیز باید در پیوستگی با ضرورت‌های واسطه - که گرایش قدرت مندی را به سوی اداری چند قطبی جامعه در دوران گلوبالیزاسیون حاضر سبب می‌شوند - مورد بررسی قرار داد. با این وجود، گرامشی بر روی «روشن فکران ارگانیک» در جامعه‌ی مدرن متمرکز می‌شود و شکل گیری ایدئولوژی و «دنیای تولید» - که از طریق مجموعه‌ی پیچیدگی‌های «جامعه‌ی مدنی» و «جامعه‌ی سیاسی» به میان آمده است - را می‌آزماید. (گرامشی، ۱۹۷۱، صفحه‌ی ۱۲) (۲۸)

در مقابل، نظریه‌ی فراگیر هژمونی که در ادبیات روابط بین الملل ارتدکس متداول شده است، به تحمیلات بدون واسطه‌ی اشاره دارد که اغلب در فعل و انفعالات مستقیماً متضاد موجود در روابط بین رقبای مخالف یک دیگر در زمینه‌ی سیاست - و به خصوص در زمینه‌ی سیاست بین الملل - برجسته می‌شوند. (۲۹) در واقع، انعکاس قابل توجه ژورنالیستی یک چنین تفسیری آن چنان در رسانه‌ها گسترده است، که علی‌رغم عدم توجه نقادانه‌ی آن - در فرهنگ متداول امروزی - خوش آیند است. به همین جهت، وقتی که مثلاً مساله‌ی طلوع و افول هژمونیک «پاکس آمریکانا» پیش می‌آید، اغلب کاملاً دشوار است یک بحث روشن فکرانه را بدون انحراف و تغییر جهت قابل ملاحظه‌ای از مرکز اصلی بحث به پایان برسانیم. هژمونی‌ای که تا این حد مورد ملاحظه است، یک کاتاکوری ویژه، غیر تاریخی، تکراری و بد تفسیر شده‌ای است، که به طور مشابهی در خدمت چپ و راست قرار می‌گیرد. به عبارات دیگر، هم برای چپ و هم برای راست، موقعیت هژمونیک به تحمیل نیرو برای نابودی دشمن بستگی می‌یابد، به جای این که ناشی از دینامیسم‌های داخلی باشد. به این خاطر، من مخالف این هستم که موضع ایالات متحده در هر سه جنگ خلیج فارس (از جمله جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۸) به طور غلط هژمونیک قلمداد شود. (۳۰)

به نظر من، هژمونی چهار ویژگی دارد: ۱- به طور ارگانیکی مورد توافق است؛ ۲- از داخل هدایت می‌شود؛ ۳- به طور تاریخی فراهم شده است؛ و ۴- به شکل رسمی به میان می‌آید. بحث اصلی در این جا بر روی طلوع و افول «پاکس آمریکانا» است، که یک سیستم مابین حکومتی تاریخی ویژه است که بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) طلوع نمود و در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ افول کرد. هژمونی - و ساختار هژمونیک - مختصاتی است هم زیست در یک سیستم به مثابه کل آن و نه مایملک جداگانه‌ی استیلاگر. بنابراین،

هژمونی آمریکا نه به طور یک جانبه، بلکه به طور دیالکتیک باید دیده شود. (۳۱) بدین معنی که «هژمونی» از طریق عکس العمل یک کل یا می‌گیرد و نه از طریق اعمال زور اجزاء. قدرت (ذهنی) هژمونیک یک «گروه اجتماعی»، «یک وجود ملی» و غیره، مقتضیات عینی کل را از قبل مفروض می‌دارد، تا هژمونی ارگانیک باشد. در غیر این صورت، ادعای هژمونی به طور اشتباه بر جمع (جبری) اجزای اصلی متکی شده و به استدلال غلطی از ترکیب منجر می‌گردد. نتیجتاً، ایالات متحده قدرت هژمونیک را توسط خاصیت سرکردگی «پاکس آمریکانا» در طول دوران تاریخی سالهای ۱۹۴۵ الی ۱۹۸۰ کسب کرد. و در غیاب چنین خاصیتی، صحبت از هژمونی آمریکا یک عبارت توخالی است، که در سیاست جهانی امروز عاری از اعتبار می‌باشد. (۳۲)

برآمد «پاکس آمریکانا»

برای این که نمود واقعی هژمونی را در اوج «پاکس آمریکانا» ببینیم (۳۳)، به گونه‌ی ساده نیاز داریم بر روی اعمال تز (سه جانبه‌ی) کنترل سازی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم متمرکز شویم.

این تز تضمینی بود برای ۱- کنترل اتحاد جماهیر شوروی؛ ۲- کنترل حرکت‌های دموکراتیک ناسیونالیستی در «جهان سوم»؛ و ۳- کنترل و شکل دادن «جامعه‌ی مدنی» در ایالات متحده. (۳۴)

مثال کنترل اول، قرار دادن جماهیر شوروی در پشت تقسیم بندی ایدئولوژیک «برده‌ی آهنین» و تحمیل و اجرای جنگ سرد است. (۳۵) با این وجود، جنگ سرد باید به مثابه یک پدیده‌ی هژمونیک چند بعدی، که اقتصاد و سیاست را وجب می‌زند و هم چنین به مثابه پدیده‌ای در

حوزه‌ی ایدئولوژی و فرهنگ در سرتاسر دنیا، مورد ملاحظه قرار گیرد. شاهد نوع دوم کنترل، اعلام سیاست ضد استعماری از یک سو و تخریب جنبش‌های دموکراتیک ناسیونالیستی در «جهان سوم» از سوی دیگر است. این تز اغلب به کمپین‌های نهانی و کودتا توسط انتخاب مشتی رژیم منجر شد؛ رژیم‌هایی که علی‌رغم دیدگاه ضد و نقیض و عملیات سیاسی سر در گم شان، تضمینی برای خود سیاست کنترل «پاکس آمریکانا» بودند. (۳۶) هم زمان با این، تلاش عامدانه‌ی آمریکا در تسریع تغییرات اقتصادی این تشکیلات‌های اجتماعی - مثلاً از طریق معرفی برنامه‌های جهانی رفم ارضی - منجر به دخول زودرس و ناموزون آن‌ها در مدار سرمایه داری فراملیتی گردید. (۳۷)

و بالاخره، سومین استراتژی کنترل، از طریق کنترل افکار داخلی ایالات متحده و به تدریج دفع نهادهای مستقل در درون «جامعه‌ی مدنی» - مانند اتحادیه‌های کارگری میلیتانت و نهادهای مترقی سیاسی چپ واقعی و یا تخیلی - کانالیزه می‌شد. این امر به نوبه‌ی خود به تحمیل زورکی یک «مدل هژمونیک» رقابت ایدئولوژیک منجر گشت، که به طور قاطعی مسیر حرکت طیف سیاسی آمریکا را به منتها علیه راست چرخاند و چپ را تا آینده‌ای غیر قابل پیش بینی به حاشیه راند. مک کارتیسم فقط نمونه‌ی کوچکی از این واقعیت است، اگر که به بررسی تاثیرات داخلی این استراتژی بپردازیم. همان گونه که در جای دیگری هم گفته‌ام، «خود

آمریکا به اولین قربانی (تز کنترل) تبدیل شد، که هنوز باید از شرم طولانی (روشن فکرانه)، از ناامنی مزمن خود و علاوه بر همی این‌ها، از زخم‌های تحمیل شده بر وجدان جمعی خود بهبود یابد.» (۳۸)

در صحنه‌ی اقتصادی، نمود هژمونی می‌تواند در وضعیت دلار به مثابه ارز جهانی، در رابطه با سیستم پولی جهانی - که به عنوان برتون وودز (Breton Woods) شناخته شده است (۱۹۴۵-۱۹۷۱) - دیده شود. این نظم - در کنار برنامه‌ی مارشال برای بازسازی پسا جنگ اروپا و در کنار آژانس توسعه‌ی بین المللی (Agency for International Development - AID) در رابطه با «جهان سوم» - قدرت ایالات متحده را در طول سال‌های شکل گیری «پاکس آمریکانا» قویا افزایش داد. نهادهای بین المللی قدرت مند مسلطی توسط ایالات متحده تاسیس یافتند، مانند «صندوق جهانی پول» و «بانک جهانی»، تا استراتژی‌های مشخصی از توسعه - که جاده را برای عروج هژمونیک سیستم به مثابه یک کل صاف می‌کرد - هدایت کرده و بر آن تاثیر گذارند. در واقع، بازسازی اقتصادی اجتماعی «پاکس آمریکانا»، مشروط به فریفتگی تدریجی نزدیک به دو سوم ساکنین زمین - که به عنوان «جهان سوم» شناخته شده‌اند - بود. البته این گونه فریفتگی،



بسته به همان چیزی بود که گرامشی آن را «انقلاب منفعل» می‌خواند؛ انقلابی که در آن، جدا کردن تولید کننده‌ی اصلی از زمین، به تدریج یک بازار داخلی را برای گسترش انباشت سرمایه داری از طریق نفوذ تحرک سرمایه‌ی فراملیتی ایجاد مینماید. (۳۹) این امر در تضاد است با سیستم استعماری «پاکس بریتانیکا»، که اساساً توسط عوامل زیر زیست و سپس مرد: ۱- اجرای استعمار مستقیم؛ ۲- چپاول مستقیم؛ ۳- بازگرداندن مستقیم و بلاواسطه‌ی مازاد از مستعمرات؛ ۴- سیاست

خارجی مبتنی بر اعمال جهانی دیپلوماسی توپخانه؛ و ۵- نهادهای آشکارا نژادپرستانه، جدایی فیزیکی و افتراق فرهنگی در درون امپراطوری بدون نهادهای واسط مساعد برای توسعه‌ی درست و کامل.

حال با در نظر گرفتن مختصات «پاکس آمریکانا»، گسترش هژمونی جای گرفته در سیستم از یک سو، می‌تواند توسط پی ریزی روابط اجتماعی آن اندازه گیری شود و از سوی دیگر، از طریق رشد نهادهای واسط اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک. به عبارت دیگر، برای آن که از هژمونی در یک سیستم اجتماعی اقتصادی مدرن صحبت شود، هر دوی این شروط لازم و مناسب باید حضور داشته باشند. در طول و بحبوحه‌ی «پاکس آمریکانا»، روابط اجتماعی در ترکیب با نهادهای اقتصادی بین المللی، منجر به پیش رفت فراملیتی شدن سرمایه گشت. در نتیجه، پیش رفت فراملیتی شدن سرمایه و اثرات آن بر روی اقتصاد جهانی و روابط سیاسی و اجتماعی، به از هم گسیختگی تدریجی «پاکس آمریکانا» کشیده شد.

مرگ و معمای هژمونی

همان گونه که دیدیم، دلیل اصلی جهت درک ضمنی «پاکس آمریکانا»، یک سری تغییرات کمی بود که به تدریج به تغییرات کیفی دوره‌ای در روابط سیاسی اجتماعی جهانی در سال‌های ۱۹۷۰ منجر گردید. اثرات این تغییرات هم چنین آمریکا را از سریر هژمونیک خود در اوج سیستم «کهنه» ی

بین المللی به زیر کشید. به همین جهت، ادعای «تک قطبی» بودن (ظهور سیاست جهانی)، که توسط بسیاری در دوائر روابط بین المللی و در جاهای دیگر طرح شده بود، در بهترین حالت یک ادعای صوری و در بدترین شکل گم راه کننده و نادرست می‌باشد. اساساً از سال‌های ۱۹۷۰، به خاطر روابط دیپلماتیک ویژه‌ای بین حکومت و ملحقان و تجزیه‌های جغرافیایی چند، و باز بهم ملحق شدن سرمایه‌ی جهانی، است که می‌شود از مرگ سلسله مراتب غالب ایالات متحده و هم چنین از دست رفتن هژمونی آمریکا سخن گفت. از منظر سیاسی و رسمی، وحدت اروپا و تغییرات فاحش سیاسی و ایدئولوژیکی‌ای که در بسیاری از مشتریان حکومتی واقع در مناطق استراتژیک در درون «پاکس آمریکانا» صورت گرفت، به وضوح مبین این تغییر دوره‌ای هستند.

می‌ارزد که متذکر شوم، طلوع به اصطلاح اسلام سیاسی از اواخر سال‌های ۱۹۷۰ - علی‌رغم لفاظی جنبش‌های اسلامی و ادعاهای ترس‌ناک و غلوآمیز رسانه‌های غربی - نباید به مثابه یک رقیب آلترناتیو مستقل در مقابل دموکراسی لیبرال تفسیر شود. جهت اطمینان خاطر باید بگویم، همان گونه که تجربه‌ی ایران نشان می‌دهد، ثابت نشده است که اسلام یک راه سوم قابل دوام و یا جانشینی مناسب برای ساخت جوامع مدنی پس از «پاکس آمریکانا» باشد. در عین حال، طلوع اسلام سیاسی، آیین‌های استنباط سیاسی و در واقع مرگ غرب و لیبرالیسم غربی. با در نظر گرفتن فروپاشی «سرمایه داری دولتی» شوروی و بحران‌های لیبرالیسم غربی، هیچ کدام از این مدل‌های ایدئولوژیک نمی‌توانند به چشم اسلام‌یون منزوی مناسب آیند. با این حال، طلوع اسلام سیاسی، به مثابه محصولی از خود سیستم، در مقیاس خوبی از دست رفتن هژمونی آمریکا را آشکار می‌سازد. (۴۰)

بررسی بیشتر پس رفت سخت بسیاری از این و یا آن جوانب هژمونی ایالات متحده - به خصوص از آغاز شروع به کار دولت بوش در ژانویه ۲۰۰۱ - از دست رفتن آشکار هژمونی آمریکا را در رابطه با نشان دادن استراتژی خصومت به جای استراتژی خود به خودی، یک جانگی به جای چند جانگی، و کنترل به جای استراتژی دفاعی بی‌باک، روشن می‌سازد. در دسامبر ۲۰۰۱، دولت بوش «استراتژی ملی برای جنگ علیه سلاح‌های تخریب جمعی» را برملا ساخت. این امر به دنبال اعلام قبلی وی در مورد سیاست «محورهای شر» بر علیه مشتت‌های از حکومت‌های به اصطلاح نابکار در خاورمیانه و جاهای دیگر صورت گرفت. دولت بوش از ماجرای تاسف بار ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به مثابه پوششی مناسب جهت به راه انداختن دکترین نوین جنگ‌های مداوم استفاده نمود. (۴۱) تز «پیش دستی» نوین از این قرار است:

«یک استراتژی موثر برای روبرو شدن با سلاح‌های تخریب جمعی، از جمله روبرو شدن با استفاده از آن و تکثیر آن، جزئی صحیح و کامل از استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا است. از هنگام جنگ با تروریسم (از جمله تعرض به افغانستان و غیره)، استراتژی ما برای امنیت کشور و تعریف جدید ما از بازداری، برخورد ایالات متحده به جنگ با سلاح‌های تخریب جمعی، یک تغییر پایه‌ای نسبت به گذشته را به نمایش می‌گذارد. از آن جایی که بازداشتن ممکن است به جایی نرسد و نیز به خاطر نتایج ویرانگر استفاده از سلاح‌های تخریب جمعی بر علیه نیروهای نظامی و مردم ما، نیروهای نظامی ایالات متحده و نهادهای مدنی ذیصلاح باید توانایی دفاع بر علیه متخاصمین مجهز به سلاح‌های تخریب جمعی را داشته باشند. از جمله این که، در موارد ضروری از معیارهای پیش‌گیری کننده استفاده نمایند. این امر توانایی کشف و از بین بردن سلاح‌های تخریب جمعی متخاصمین را پیش

از آن که مورد استفاده قرار بگیرند، می‌طلبد.» (صفحه‌ی ۳، تاکید افزوده شده است) (۴۲)

همان گونه که تاکنون دیده‌ایم، به دنبال اشغال کامل عراق توسط نیروهای آمریکا و بریتانیا، هیچ گونه سلاح تخریب جمعی‌ای پیدا نشده است. حال این واقعیت را در نظر بگیرید که در سال‌های ۱۹۸۰، صدام حسین بر علیه سربازان ایران و کردهای عراق، گاز به کار برد و حکومت ایالات متحده با تمام اطلاعی که از این امر داشت، حتا هیچ نگرانی ظاهری‌ای در مورد استفاده از سلاح‌های تخریب جمعی از خود نشان نداد. (۴۳) پاراگراف زیر این موضوع را روشن می‌سازد:

«به دنبال تشدید فوق العاده‌ی جنگ ایران و عراق، ایالات متحده آمریکا اطلاعات تایید شده‌ای از ادعاهای ایران مبنی بر استفاده «تقریباً روزانه» ی عراق از سلاح‌های شیمیایی در دست داشت، که با سیاست و تصمیم آمریکا در حمایت از عراق در جنگ مطابقت می‌کرد. این اطلاعات نشان می‌داد، که عراق سلاح‌های شیمیایی را بر علیه نیروهای ایران به کار گرفته است. هم چنین بر طبق گزارش‌هایی در نوامبر ۱۹۸۳، از این سلاح‌ها باز هم علیه «شورشیان کرد» استفاده نموده است.» (۴۴)

«هنگامی که دونالد رامسفلد... به عنوان نماینده‌ی رئیس جمهوری به خاورمیانه فرستاده شد، تور دیدارهای دسامبر ۱۹۸۳ وی از پایتخت‌های منطقه، شامل دیدار از عراق هم بود. جایی که وی قرار بود ارتباط مناسبی بین نماینده‌ی رئیس جمهور ریگان و رئیس جمهور صدام حسین برقرار سازد. در ضمن این که خود وی بر «رابطه‌ی نزدیک خود» با رئیس جمهور «تاکید» می‌ورزید، رامسفلد با صدام ملاقات کرد و این دو مسایل مورد توجه دو طرف در منطقه را مورد مذاکره قرار دادند و خصومت خود در مورد ایران و سوریه و تلاش ایالات متحده برای یافتن راه‌های دیگری جهت حمل نفت عراق را با یک دیگر در میان گذاشتند؛ زیرا تسهیلات عراق در خلیج فارس، توسط ایران و متحد ایران - یعنی سوریه - بسته شده بود. آن‌ها لوله‌ای که نفت عراق را به منطقه حمل می‌نمود، قطع کرده بودند. مطابق جزئیات مندرج در یادداشت‌های مربوط به این ملاقات، رامسفلد طی این دیدار هیچ اشاره‌ای به سلاح‌های شیمیایی نکرده بود.» (۴۵)

از سوی دیگر، مقامات رسمی ایالات متحده - حدود بیست سال پیش و در طول دو جنگ خلیج فارس - ثابت کردند توانایی آن چه که به دنبال آن هستند را ندارند. این بار برعکس زمان جنگ ایران و عراق، ایالات متحده اصرار بر این داشت که صدام حسین حتما در حال توسعه‌ی سلاح‌های تخریب جمعی بوده است. اگر چه این ادعا با گزارشات متنوع بازرسان سازمان ملل - تحت سرپرستی پلیکس و ال بارادی - مطابقت نمی‌کرد. پلیکس، ایالات متحده را به خاطر غیر منطقی بودن و شاید هم جدی نبودن مسالهی زمان کافی برای تکمیل بازرسی به چالش کشید. (۴۶) اعضای مهم شورای امنیت، غیر از ایالات متحده و بریتانیا، نمی‌خواستند به یک اقدام زودرس کشانده شوند. آن‌ها، همه، حل صلح آمیز مشکل را به جنگ در این زمان ترجیح می‌دادند. این ایالات متحده بود، که مشتاقانه به ساعت «پیش دستی» کردن خود می‌نگریست؛ جدول ساعت کار خونینی، که توسط گروه پنتاگون تحت رهبری ولفوویست تنظیم شده بود. و اکنون - علی‌رغم فرصت فراوان برای بازرسی - هیچ گونه سلاح تخریب جمعی‌ای در عراق اشغالی یافته نشده است. (۴۷)

در این اثنا، نمایش کالین پاول در شورای امنیت سازمان ملل، به یک شوخی فریب آمیز مبدل شد. این نمایش، ترکیب زمختی بود از دزدی آشکار



تکیه می‌کند. نفت نه علت، بلکه معلول جنگ ایالات متحده در عراق است، علت همان فروپاشی «پاکس آمریکانا» است؛ یعنی از دست رفتن هژمونی آمریکا و معمای خود محدود سازی عکس العمل ایالات متحده، چیزی که تا به حال دولت بوش به گونه‌ای شدیداً عریان به تصور کشیده است. و این امری است، که برای صلح و ثبات جهانی، میلیون‌ها بار خطرناک تر است از انگیزه‌ی سست نفت.

تر من، تعریف دوگانه از سرشت موقتی و دوره‌ای دولت بوش در این نزاع است. نفت، نمایشی فرعی و موقتی است. نشانه‌ی مهم آن، هزینه کردن صرف درآمد حاصل از نفت عراق است، ولو این که از طریق فقط عظمت حجم مال الاجاره‌های نفتی محدود شده باشد. این می‌تواند برای فربه شدن کسانی مانند کمپانی «هالیبورن» چنی مورد استفاده قرار گیرد. نمایش اصلی‌ای که اما مهم‌تر و جالب تر است، دینامیسم‌های دوره‌ای این نزاع می‌باشد. دنیا اکنون با از دست رفتن هژمونی آمریکا و با ضعیف شدن تاثیرات عکس العمل‌های بی پروای آمریکا دست به گریبان است. قطار دوره‌ای به حرکت در آمده است و وقت مسافری که در واگن‌های عقبی ناامیدانه در مسیر مخالف در حرکت است، دارد تمام می‌شود.

* * *

برگرفته از:

Journal of Iranian Research and Analysis, Vol. 20, No. 2, November 2004

* * *

یادداشت‌ها:

- 1 - Given the usual disclaimer, the author wished to thank Robert Brenner of UCLA and the Editor and referees of this Journal for helpful comments on the earlier drafts of this paper.
- 2 - Bob Woodward, Plan of Attack, (New Yourk: Simon & Schuster, 2004).
- 3 - Kenneth Adelman, "Cakewalk in Iraq," The Washington Post, (February 13, 2002), P. A27.
- 4 - Cyrus Bina, The Economics of the Oil Crisis, (New York: St. Martin's Press, 1988).
- 5 - Cyrus Bina, "Some Controversies in the Development of Rent Theory: The Nature of Oil Rent," Capital & Class, No. 39, (Winter 1989).
- 6 - Cyrus Bina, "Limits of OPEC Pricing: OPEC Profits and the Nature of Global Oil Accumulation, OPEC Review, 14. 1, (Spring 1990).
- 7 - Cyrus Bina, "War Over Access to Cheap Oil, or the Reassertion of U.S. Hegemony?" in G. Bates (ed.) Mobilizing Democracy: Changing the U.S. Role in the Middle East, (Monroe, Maine: Common Courage Press, 1991).
- 8 - The word 'reactionary' here has a double meaning:

ادبی و اطلاعات نادرست تعمدی. این به اصطلاح شواهد، از طریق سه منبع متفاوت کپی برداری شده بود. از جمله از روی تز یک دانش جوی فارغ التحصیل در یک دهه‌ی قبل، که اطلاعات جدیدی را به تصویر می‌کشید. (۴۸) وی هم چنین ادعاهای غیر واقعی‌ای را بر اساس نوار ضبط شده‌ی منتسب به گفت و گوی دو تن از مقامات بالای عراق طرح کرد. در این نمایش، پاول هم چنین از یک شرکت عراقی نام برد، که در فعالیت‌های ممنوعه‌ی سیستم تسلیحاتی درگیر بوده است. سرانجام، پاول با رفتاری اتفاقی (در حالی که رئیس سیا، جورج تنت، پشت سر وی نشسته بود) به اعضای شورای امنیت تصاویر ماهواره‌ای از مناطقی را نشان داد که به گفته‌ی وی، مراکز تولید سلاح‌های تخریب جمعی بودند. در پایان این نمایش، پاول که به طور آشکاری متوجه شده بود شواهد زیادی وجود ندارد که رو کند، سریعاً اعلام داشت: «من نمی‌توان همی آن چه را که می‌دانیم، به شما بگویم. اما آن چه که می‌توانم با شما در میان بگذارم را چنان چه در کنار همی آن چه که ما طی سال‌ها دریافته‌ایم، قرار بدهیم، عمیقاً آزار دهنده است.» (۴۹) اما پس از ۱۶ ماه تحقیق و بررسی مدارکی بیش از ۴۰ میلیون صفحه، گزارش دلفر هیچ مدرکی مبنی بر وجود سلاح های تخریب جمعی در عراق را نشان نمی‌داد. (۵۰)

خلاصه، هنگامی که به اصطلاح «خوبان» این دولت در خدعه‌ی عمدی شرکت می‌کنند و هیچ بی‌بی از شرکت در یک سیاست خارجی زنگ زده، فاسد و متعفن ندارند، ما نه تنها باید به انحطاط دولت بوش عمیق تر توجه کنیم، بلکه باید به تاثیرات از دست رفتن دوره‌ای هژمونی در دوران پساپاکس آمریکانا نیز دقیق شویم. مطمئناً ۱۱ سپتامبر بهانه است و نه علت همی این‌ها؛ (۵۱) زیرا علت از قبل، در درون ساختار بهم ریخته‌ی پس از سقوط «پاکس آمریکانا» و از دست رفتن هژمونی جهانی ایالات متحده، نهفته بود. به این سبب است که علی رغم شواهد، دولت بوش هنوز بر ارتباط دولت صدام حسین با القاعده پای می‌فشارد. و به همین علت است، که جنگ علیه به اصطلاح «تروریسم»، از راه بغداد عبور کرده است.

جمع بندی

تاریخ به ما ثابت کرده است، سرمایه داری در اساس نظامی است که نه تنها بی تفاوت، بلکه در تضاد با اهداف خودکفایی، امنیت اجتماعی و استقلال ملی می‌باشد، تا چه رسد به خودکفایی نفت و انرژی. سناریوی جنگ به خاطر نفت ریشه‌ی خود را از یک تئوری اقتصادی دست راستی کهنه و غیر تاریخی می‌گیرد، جایی که راست بر استفاده‌ی بی مورد خود از انحصار نفت و بر فقدان تئوری باقی مانده از تفسیرات خورده بورژوازی خود

- 24 - Klare, "It's Oil Stupid" (2001) p. 54.
- 25 - According to Nordhaus estimates, the direct and indirect costs of forceful occupation of Iraq would range somewhere between \$120 billion and \$1.6 trillion over a 10-year period. See William D. Nordhaus, "Iraq: The Economics Consequences of War," *New York Review of Books*, 49.19, (December 5, 2002); For estimates of Iraqi oil rents see Cyrus Bina, "Is it The Oil, Stupid?" URPE Newsletter, Spring 2004.
- 26 - Klare, "It's the Oil Stupid," (2002)
- 27 - See Paul Krugman, "Nothing for Money," March 14, 2003: <http://www.wwsprinceton.edu/pkrugman/oildollar.html>.
- 28 - Gramsci, Selected from the Prison Notebooks, (New York: International Publishers, 1971).
- 29 - Contrary the orthodoxy speaking of hegemony in fractured entities, such as "military hegemony," "political hegemony," or "economic hegemony," betrays the organic meaning of the concept.
- 30 - For the Iran-Iraq war see U.S. Congress, Senate Committee on Foreign Relations, War in the Persian Gulf: The U.S. Takes Sides, (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, (November 1987): U.S. Congress, House Committee on Foreign Relations, Hearing before the Subcommittee on Europe and the Middle East, United States-Iraq Relations, (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, (April 26, 1990): The National Security Archive, "Shaking Hands with Saddam Hussein: The U.S. Tilts Toward Iraq, 1980-1984," National Security Archive Electronic Briefing Book No. 82, ed. Joyce Battle, (February 25, 2003): <http://www.gwu.edu/nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB82/index.htm>. The failure of Saddam Hussein (and by proxy, the U.S. government) to accomplish his mission of nipping Iran's militant Islamic government in the bud, led to a somewhat broader strategy that was first "theorized" by Samuel Huntington in "The Clash of Civilizations," *Foreign Affairs*, (Summer 1993). This, in my opinion, is the preamble to the Wolfowitz-Berle project that is now lurking beneath the attempt to create a "permanent war", in the Middle East.
- 31 - For an implicitly contrary example see Perry Anderson, "Force and Consent," (Editorial), *New Left Review* 17, (September/October 2002).
- 32 - See Cyrus Bina, "Globalization: The Epochal Imperatives and Developmental Tendencies," in D. Gupta, ed. *Political Economy of Globalization*, (Boston, MA: Glueck Academic Press, 1997), pp. 41-58
- 33 - See Ronald Steel, *Pax Americana*, New York, (1997).
- 34 - For a quick look see Theodore Draper, "American (1) desperate reaction against an objective reality and (2) backward-looking.
- 9 - To be sure, the U.S. hope for domination of Iraq and establishment of a puppet government opens the door for direct appropriation of Iraqi oil rents (revenues), not the determination of oil prices of "control" of oil.
- 10 - A talk given at the Twent-Third annual meetings of AAUG, Northwestern University, Evanston, Illinois, June 1991.
- 11 - Cyrus Bina, "The Rhetoric of Oil and the Dilemma of War and American Hegemony," *Arab studies Quarterly*, Vol. 15, No. 3, Summer 1993, P. 2; Cyrus Bina, "On Sand Castles and Sandcastle Conjectures: A Rejoinder," *Arab Studies Quarterly*, Vol. 17. 1/2, (Winter/Spring 1995).
- 12 - The tragic events of September 11, 2001 are but the outward reflection of violent political and ideological forces that have long been accumulating in the American political outposts and thus ready for sudden internalization. Here, there is no distinction between "inside" and "outside" in the borderless world of globalization. See also Immanuel Wallerstein, "The Eagle Has Crash Landed," *Foreign Policy*, July/August 2002: http://www.foreignpolicy.com/issue_julyaug_2002/wallerstein.html.
- 13 - Bina, 1993, (1990).
- 14 - Michael T. Klare, "It's the Oil, Stupid," *The Nation*, (May 12, 2003); Gore Vidal. "Blood for Oil," *The Nation*, (October 28, 2002).
- 15 - See Bina, (1990).
- 16 - James Schlesinger, "Interview: Will War Yield Oil Security?" *Challenge*, March/April, 1991, emphasis added.
- 17 - Bina, 1985, op. cit.
- 18 - Michael T. Klare, "Oiling the Wheels of War," *The Nation*, (October 7, 2002).
- 19 - Michael T. Klare, *Resource Wars*, (New York: Henry Holt & Company, 2001), pp. 15-16.
- 20 - Michael T. Klare, *Blood and Oil: The Dangers and Consequences of America's Growing Dependency on Imported Petroleum*, (New York: Metropolitan Books, 2004). P.xiii.
- 21 - Cyrus Bina, "Oil, Japan, and Globalization," *Challenge*, 37.3, (May/June 1994).
- 22 - See Edward N. Krapels, "The Commanding Heights: International Oil in a Changed World," *International Affairs*, 69.1, (January 1993).
- 23 - Simon Bromley, *American Hegemony and World Oil*, (University Park, PA: The Pennsylvania State University, 1991); and my review of it in *Harvard Middle Eastern and Islamic Review*, 1.2, (1994), pp. 194-198.

82/index.htm.

44 - The National Security Archive, pp. 3, emphasis added.

45 - The National Security Archive, pp. 3-4, emphasis added.

46 - Hans Blix, *Disarming Iraq*, (New York: Pantheon Books, 2004).

47 - The allegation of WMD is turned out to be a ploy, given that the Bush administration was not interested in UN inspections all along. See Blix, (2004).

48 - According to BBC, Powell, following his presentation, indicated: "I would call my colleagues' attention to the fine paper that United Kingdom distributed yesterday, which describes in exquisite detail Iraqi deception activities." The British report copied (including the typos) from Ibrahim al-Marashi, "Iraq's Security and Intelligence Network: A Guide and Analysis," *Middle East Review of International Affairs*, 6.3, (Sep. 2002), which has nothing to do with the 2003 allegation of WMD in Iraq.

49 - See Secretary of State Addresses the UN Security Council, February 5, 2003: <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/20030205-1.html>.

50 - Douglas Jehl, "U.S. Report Finds Iraqis Eliminate Illicit Arms in 90's," *The New York Times*, (October 7, 2004), pp. 1, 22.

51 - See Richard Clark, *Against All Enemies*, (New York: Free Press, 2004).

* * *

برای خواندن دفاتر پیشین «نگاه» و مجموعه‌ی متنوعی از مباحث گراگری، مقالات سیاسی و اجتماعی، نقد ادبی و... به سایت «نگاه» مراجعه کنید.

www.negah1.com

با ارسال مباحث و نوشته‌های خود در زمینه‌های فوق، به ارتقای کیفی این سایت کمک نمایید.

info@negah1.com

Hubris," in M.L. Sifry and C. Cerf, eds. *The Gulf War Reader*, (New York: Random House, 1991), pp. 40-56
35 - See Melvyn P. Lffler, "The American Conception of National Security and the Beginning of the Cold War, 1945-1948," *American Historical Review*, 89, (April 1984), pp. 346-381; D.F. Fleming, *The Cold War and Its Origin*, 2 vol., (New York: Doubleday, 1961).

36 - The 1953 and 1954 coup d'etats against Mossadegh in Iran and Arbenz in Guatemala are the two prime examples of American subversion of democracy during the asending years of Pax Americana. See Stephen Kinzer, *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*, (John Wiley & Sons. 2003); David Green, *The Containment of Latin America*, (Chicago: Quadrangle Books, 1971).

37 - See Cyrus Bina and Behzad Yaghmaian, "Import Substituion and Export Promotion Within the Context of the Internationalization of Capital," *Review of Radical Political Economics*, 20.3, (1988).

38 - Bina, "The Rhetoric of Oil," (1993), p. 6. See Murray B. Levin, *Political Hysteria in America: The Democratic Capacity for Repression*, (New York: Basic books, 1971).

39 - Many of these land reform programs were neither successful nor adequate for the construction of new social formation. Yet, they proved mightily successful for their irreversible destruction of the old.

40 - Cyrus Bina, "Farewell to the Pax Americana: Iran, Political Islam, and the Passing of the Old Order," in H. Zangeneh, ed. *Islam , Iran, and World Stability*, (New York: St. Martin's Press, 1994), pp. 41-74.

41 - To be sure, the Wolfowitz-Berle project was in place long before September 11, 2001. See: <http://www.cooperativeresearch.org/organizati on/profiles/defensepolicyboard.html>.

42 - White House, *The National Security Strategy of the United States of America*, (September 17, 2002).

43 - National Security Decision Directive (NSDD 99), July 12, 1983, November 21, 1983 memo ("Iraqi use of Chemical Weapons") sent by Jonathan T. Howe to Lawrence S. Eagleburger, December 10, 1983; Cable, concerning "Rumsfeld Visit to Iraq," to the State department from U.S. Interest Section in Iraq; December 21, 1983 cable from U.S. Embassy in U.K. to the State Department concerning Rumsfeld meeting with Saddam Hussein. See Joyce Battle (ed.), "Shaking Hands with Saddam Hussein: The U.S. Tilts Toward Iraq, 1980-1984," *The National Security Archive*, National Security Archive Electronic Briefing Book No. 82, Feruary 25, 2003: <http://www.gwu.edu/nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB>